گفت‌وگو با «نوام چامسکی» درباره مداخلات آمریکا در خاورمیانه

امپراتوری هرج‌ومرج

ترجمه: سودابه رخش

طرح: Jared Rodrigues

سیاست خارجه ایالات متحده در قرن بیست‌ویکم هیچ ندارد مگر قدرت نظامی گسترده. گذشت آن روزها که از توان نظامی استفاده می‌شد تا «آمریکا جهان را از نو برای خود بیافریند». در دوره بعد از جنگ سرد، مداخلات نظامی ایالات متحده در غیاب یک تصور راهبردی کلی صورت می‌گیرد؛ با توجیهات ایدئولوژیکی که حتی در میان نخبگان سنتی آمریکا نیز خریدار ندارد. جای شگفتی نیست که این مداخلات غیرقانونی و بی‌توجیه به چیزی ختم نمی‌شود مگر ایجاد سیاه‌چاله‌هایی که به‌نوبه خود راه را برای سازمان‌های تروریستی و خشونت باز می‌کنند. «نوام چامسکی» در مصاحبه حاضر از پویایی سیاست خارجه آمریکا در قرن ۲۱ و الزامات تخریبگری برای نظم جهانی می‌گوید و به موضوعات دیگری هم می‌پردازد: ارزیابی نقش روسیه در درگیری‌های سوریه، ظهور داعش و جذابیت ظاهری آن برای جوانان مسلمان اروپایی و چشم‌انداز شوم سیاست خارجه آمریکا در آینده.

فاجعه‌باربودن مداخلات نظامی آمریکا در قرن بیست‌ویکم (برای مثال در افغانستان، عراق، لیبی و سوریه) به‌خوبی ثابت شده، بااین‌همه بحث مداخله همچنان میان جنگ‌افروزان واشنگتن از نو مطرح می‌شود. چه توجیهی برای آن وجود دارد؟

توجیهش تاحدودی همان کلیشه قدیمی است: وقتی دارو ندارتان یک چکش باشد، هرچیزی را میخ می‌بینید. مزیت نسبی ایالات متحده در نیروی نظامی است. وقتی یکی از اشکال مداخله شکست می‌خورد، می‌توان با فناوری‌های جدید، ابزارها و ... در اَعمال و آموزه‌ها تجدیدنظر کرد. کتاب اخیر «اندرو کوبرن» با عنوان «زنجیره کشت‌وکشتار» مرور خوبی است بر این روند از جنگ جهانی دوم تا به امروز. گزینه‌های ممکن دیگری هم هست مثل حمایت از دموکراسی (در واقعیت نه در حرف و شعار)، اما عواقب احتمالی این گزینه‌ها به‌نفع آمریکا نیست. به همین دلیل ایالات متحده، چنان‌که پژوهشگر ارشد طرح «ترویج دموکراسی»، «توماس کاروترز»، خاطرنشان می‌کند، از آن نوع «دموکراسی» حمایت می‌کند که «از بالا به پایین» باشد و در آن نخبگان سنتی وابسته به آمریکا در قدرت می‌مانند. کاروترز، از مقامات دوره ریگان، مدافع سینه‌چاک این روند است ولی از بخت بد درک خوبی از واقعیت دارد.

به اعتقاد برخی، هم سبک و هم ماهیت جنگ‌های دوران «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری آمریکا، از سلف خود، «جورج دبلیو بوش»، کاملا متفاوت است. آیا این ادعاها معتبر است؟

بوش به خشونت نظامی توأم با شوک‌وترس اتکا می‌کرد که برای قربانیان فاجعه‌بار از کار درآمد و به شکست‌های جدی ایالات متحده انجامید. اوباما به تاکتیک‌های متفاوتی متکی است؛ در درجه اول استفاده از هواپیماهای بدون‌سرنشین برای ترور در سرتاسر جهان که رکورد جدیدی در تروریسم بین‌المللی به‌جای گذاشته و عملیات نیروهای ویژه در بیشتر کشورهای جهان. «نیک ترسه»، محقق برجسته این موضوع، اخیرا در گزارشی از رکورد تکان‌دهنده استقرار نیروهای نخبه آمریکایی در ۱۴۷ کشور در سال ۲۰۱۵ خبر داد.

بی‌ثباتی و آنچه من «ایجاد سیاه‌چاله‌ها» می‌خوانم، هدف اصلی امپراتوری هرج‌ومرج در خاورمیانه و جاهای دیگر است، اما در ضمن روشن است که آمریکا بی‌هیچ درکی از جهت‌یابی در دریایی متلاطم به پیش می‌رود و همین که وظیفه تخریب را به اتمام رساند نمی‌داند چه باید کرد. این موضوع تا چه حد به افول آمریکا در مقام یک قدرت مسلط جهانی مربوط است؟

هرج‌ومرج و بی‌ثباتی واقعیت دارد اما فکر نمی‌کنم هدف اصلی باشد. بلکه این هرج‌ومرج پیامد حمله ناشیانه با پتک به نظام‌های شکننده است؛ همان پتکی که ابزار اصلی حمله به عراق، لیبی، افغانستان و جاهای دیگر بود. افول مداوم قدرت مسلط آمریکا (درواقع از سال ۱۹۴۵ با برخی فرازوفرودها) پیامدهایی در صحنه جهان کنونی به‌همراه داشته است؛ نمونه‌اش سرنوشت «ادوارد اسنودن». براساس گزارش‌ها، چهار کشور آمریکای‌لاتین به او پیشنهاد پناهندگی داده‌اند، بی‌آنکه دیگر از واکنش سخت واشنگتن هراسی داشته باشند. اما حتی یک قدرت اروپایی هم تمایل ندارد با خشم آمریکا روبه‌رو شود. این پیامد افول معنادار قدرت آمریکا در نیم‌کره غربی است.

بااین‌همه، بعید می‌دانم هرج‌ومرج خاورمیانه از اساس به این عامل برگردد. یکی از پیامدهای حمله آمریکا به عراق، تحریک درگیری‌های فرقه‌ای بود که در حال ازبین‌بردن عراق و تکه‌پاره‌کردن منطقه است. بمباران اروپا در لیبی فاجعه‌ای پدید آورده که بسیار فراتر از گردش سلاح و جنایات داعش است. خشونت ناشی از مداخلات تأثیرات زیاد دیگری هم داشته است. در ضمن عوامل داخلی زیادی هم در کار است. فکر می‌کنم «پاتریک کوبرن»، خبرنگار حوزه خاورمیانه، درست می‌گوید که وهابی‌سازی اسلام سنی یکی از خطرناک‌ترین تحولات دوران مدرن است. درحال‌حاضر، بسیاری از مشکلات موحش عملا لاینحل به نظر می‌رسند، مثل فاجعه سوریه که تنها کورسوی امید به‌نوعی حل‌وفصل ماجرا از طریق مذاکره است ولی قدرت‌های درگیر لاک‌پشتی در این مسیر پیش می‌روند.

روسیه هم حمله هوایی به سوریه را آغاز کرده. این امر تا کجا پیش می‌رود و آیا روسیه تهدیدی برای منافع آمریکا در منطقه است؟

راهبرد روسیه آشکارا حفظ رژیم سوریه است و «باران تخریب» در وهله نخست بر سر نیروهای جهادی مورد حمایت ترکیه، عربستان‌سعودی و قطر و تا حدودی ایالات متحده می‌ریزد. یکی از مقالات اخیر واشنگتن‌پست نشان می‌داد که تسلیحاتی که سازمان سیا برای این نیروها فراهم کرده (تسلیحاتی با تکنولوژی بالا) توازن نظامی علیه «بشار اسد»، رئیس‌جمهوری سوریه، را

ایالات متحده برنامه‌ای برای شکل‌گیری داعش نداشت اما مداخلات ویرانگر آن در خاورمیانه و جنگ عراق، دلایل اساسی تولد داعش بود. خاطرتان هست که نقطه شروع این سازمان اعتراض به مداخله آمریکا در عراق بود. در آن زمان خیلی از سنی‌هایی که بنیادگرا هم نبودند به جهت مخالفت با اشغال عراق از این گروه حمایت کردند

تغییر داده و یکی از عوامل واردشدن روسیه به این کارزار بوده است. ما باید نسبت به «منافع ایالات متحده» هوشیار باشیم. منافع قدرت ایالات متحده زمین تا آسمان فرق دارد با منافع مردم آمریکا و در جاهای دیگر هم معمولا همین است. منفعت آمریکا رسما ازبین‌بردن اسد است و طبیعتا حمایت روسیه از دولت دمشق تهدیدی برای آن به‌شمار می‌رود. این رویارویی نه‌تنها برای سوریه مضر است (اگر نگوییم فاجعه‌بار) بلکه تشدید غیرمترقبه جنگ را به‌همراه دارد که می‌تواند فراتر از این حرف‌ها فاجعه‌بار باشد.

آیا داعش هیولای دست‌پرورده آمریکاست؟

تیتر مصاحبه اخیر «گراهام فولر»، تحلیلگر برجسته خاورمیانه، از این قرار بود: «افسر سابق سیا می‌گوید سیاست‌های آمریکا به ایجاد داعش کمک کرده است». به نظر من آنچه فولر به‌درستی می‌گوید این است که «ایالات متحده یکی از پدیدآورندگان کلیدی این سازمان است». ایالات متحده برنامه‌ای برای شکل‌گیری داعش نداشت اما مداخلات ویرانگر آن در خاورمیانه و جنگ عراق، دلایل اساسی تولد داعش بود. خاطرتان هست که نقطه شروع این سازمان اعتراض به مداخله آمریکا در عراق بود. در آن زمان خیلی از سنی‌هایی که بنیادگرا هم نبودند به جهت مخالفت با اشغال عراق از این گروه حمایت کردند. بنابراین در پاسخ به سؤال شما باید بگویم تجاوز آمریکا یکی از عوامل ظهور داعش بود، البته نه به معنای توهم توطئه که در منطقه شایع است مبنی‌بر اینکه ایالات متحده برای ظهور این هیولای شگفت‌آور برنامه‌ریزی کرده.

جذابیتی که یک سازمان کاملا متوحش و درنده‌خو مثل داعش در میان بسیاری از جوانان مسلمان اروپا دارد، چه توضیح و توجیهی دارد؟

«اسکات آتران» مطالعه دقیقی درباره این پدیده داشته است. در درجه اول به نظر می‌رسد این جذبه میان جوانانی وجود دارد که در شرایط سرکوب و تحقیر به‌سر می‌برند، با کمترین امید و فرصت‌های اندک، در جست‌وجوی هدفی در زندگی که شأن و منزلت خود را بازیابند؛ و در این مورد خاص، هدف ایجاد یک دولت آرمان‌شهری در تقابل با قرن‌ها انقیاد و تخریب قدرت‌های امپریالیستی غربی است. علاوه‌براین، به نظر می‌رسد فشار هم‌سن‌وسالانشان هم کار خود را می‌کند، کسانی مثل اعضای یک باشگاه فوتبال و نظایر آن. بی‌شک ماهیت فرقه‌ای شدید درگیری‌های منطقه‌ای هم یکی دیگر از عوامل است - یعنی، نه‌تنها «دفاع از اسلام» بلکه دفاع از اسلام در برابر شیعیان. این صحنه بسیار زشت و خطرناکی است.

دولت اوباما علاقه کمی برای ارزیابی مجدد روابط ایالات متحده با رژیم‌های استبدادی و بنیادگرا در کشورهایی مثل مصر و جنوب شبه‌جزیره عربستان نشان داده است. آیا ترویج دموکراسی عنصری کاملا دروغین در سیاست خارجی ایالات متحده است؟

بی‌تردید کسانی مثل توماس کاروترز، که پیش‌تر به او اشاره کردم، واقعا درون حکومت برای ترویج دموکراسی تلاش می‌کنند. او در وزارت خارجه «دونالد ریگان» روی «ترویج دموکراسی» کار می‌کرد. اما سوابق امر به‌وضوح نشان می‌دهد که دموکراسی به‌ندرت عنصر مهمی در سیاست‌گذاری است و اغلب تهدید به حساب می‌آید. دلایل قانع‌کننده‌ای بر این نظر داریم و افکار عمومی نیز بر آن صحه می‌گذارد. تنها به یک نمونه آشکار اشاره می‌کنم: نظرسنجی افکار عمومی از سوی آژانس نظرسنجی برجسته آمریکایی (وین/ گالوپ) نشان می‌دهد ایالات متحده با اختلافی زیاد بزرگ‌ترین تهدید برای صلح جهانی به حساب می‌آید؛ پاکستان با تفاوت در جایگاه دوم قرار دارد (احتمالا به‌خاطر رأی هندی‌ها). در آستانه بهار عربی یک نظرسنجی در مصر گویای حمایت چشمگیر از برنامه هسته‌ای ایران برای مقابله با قدرت اسرائیل و آمریکا بود. افکار عمومی اغلب طرفدار آن‌دست اصلاحات اجتماعی است که به شرکت‌های چندملیتی مستقر در ایالات متحده آسیب برساند و خیلی چیزهای دیگر. اینها خط‌مشی‌هایی نیست که آمریکا علاقه‌ای به نهادینه‌شدن آن داشته باشد، ولی دموکراسی اصیل به افکار عمومی صدا می‌بخشد. به دلایل مشابه، سیاست‌مداران آمریکا از دموکراسی وطنی می‌ترسند.

آیا در آینده نزدیک تغییرات عمده‌ای را در سیاست خارجی ایالات متحده پیش‌بینی می‌کنید، چه تحت یک دولت دموکرات و چه جمهوری‌خواه؟

تحت یک دولت دموکراتیک نه، ولی با یک دولت جمهوری‌خواه اوضاع به‌مراتب مبهم‌تر است. اگر اظهارات گروه کنونی نامزدها را بتوان جدی گرفت، جهان می‌تواند با مشکلی عمیق روبه‌رو شود. برای مثال توافق هسته‌ای ایران که جمهوری‌خواهان نه‌تنها به اتفاق آرا با آن مخالفند بلکه بر سر بمباران سریع ایران با هم رقابت می‌کنند. اکنون لحظه بسیار عجیبی در تاریخ سیاسی آمریکاست که موجب نگرانی زیادی است؛ کشوری با قدرت هراس‌انگیز تخریب.

منبع: http://www.truth-out.org/

تمامی دشمنان آمریکا

آمریکا دارای نیرویی نظامی در درجه اول برای محافظت از این کشور در برابر حمله و حفاظت از منافع آن در خارج از کشور است. استفاده‌های ثانویه‌ای که از ارتش آمریکا می‌شود عبارتند از: کمک به مقامات غیرنظامی در زمان فاجعه یا مانع‌شدن از اینکه دشمنان به تهدید منافع آمریکا بپردازند اما هدف اصلی این نیرو، ممکن‌کردن این وضعیت است که واشنگتن در صورت لزوم اراده خود را به‌طور فیزیکی بر دشمن تحمیل کند. در نتیجه، درک وضعیت نظامی آمریکا با توجه به منافع امنیت ملی حیاتی آمریکا، تهدیدات برای این منافع و چارچوبی که آمریکا در آن ممکن است مجبور به استفاده از «قدرت سخت» شود بسیار مهم است. علاوه‌براین، مهم است که بدانیم این سه حوزه- محیط‌های عملیاتی، تهدیدها و وضعیت فعلی نظامی آمریکا- با گذشت زمان به چه شکل تغییر می‌کنند. باید توجه داشت این تغییرات می‌تواند پیامدهای قابل‌توجهی بر سیاست‌های دفاعی و سرمایه‌گذاری داشته باشد. با نگاهی به جهان به‌صورت محیطی که در آن نیروهای آمریکایی برای حفاظت از منافع آمریکا فعالیت می‌کنند این شاخص بر سه منطقه اروپا، خاورمیانه و آسیا تمرکز کرد. این تمرکز به سبب همگرایی منافع حیاتی ما و بازیگرانی بوده است که قادرند این منافع را به چالش بکشند.

● **اروپا:** اروپا عمدتا محیطی پایدار، پخته و دوستانه و محل قرارگرفتن قدیمی‌ترین و نزدیک‌ترین متحدان آمریکاست. آمریکا براساس قراردادها، پیوندهای قدرتمند اقتصادی و روابط ریشه‌دار فرهنگی با اروپا ارتباط دارد. شرکای آمریکا در منطقه به لحاظ سیاسی باثبات هستند و با وجود مقروض‌بودن خود اقتصادهایی پخته دارند. کشورهای اروپایی ارتش‌هایی نسبتا مدرن (هرچند در حال کوچک‌شدن) دارند. حضور درازمدت آمریکا در منطقه، این کشور را به پایگاه و زیرساخت حمایتی به‌خوبی تثبیت‌شده اروپا تبدیل کرده است و چارچوب اقدام هماهنگ که به‌واسطه ناتو به وجود آمده، منطقه را کاملا برای عملیات نظامی مطلوب کرده است.

● **خاورمیانه:** درمقابل، خاورمیانه منطقه‌ای عمیقا آشفته و تقسیم‌شده به سبب درگیری‌هاست که رژیم‌های اقتدارگرا آن را اداره می‌کنند و تعداد فزاینده‌ای از گروه‌های تروریستی و دیگر گروه‌های بی‌ثبات‌کننده در آن وجود دارند. آمریکا با وجود برخورداری از مشارکت‌های قوی در منطقه، منافعش با چالش‌های امنیتی و سیاسی و تروریسم بین‌المللی محاصره شده است. آنچه این چالش‌ها را تا حدی جبران می‌کند، تجربه ارتش آمریکا در منطقه و استقرار زیرساخت‌هایی است که واشنگتن در مدت نزدیک به ۲۵ سال ایجاد کرده و گسترش داده است.

● **آسیا:** از ویژگی‌های مشخص آسیا، گستردگی آن است که ۳۰ درصد از مساحت خشکی جهان را شامل می‌شود. این منطقه شامل متحدان دیرینه آمریکاست که باثبات و دارای اقتصادهای پیشرفته هستند ولی مسئله مسافت، عملیات نظامی آمریکا را در منطقه از لحاظ زمان و ارسال امکانات از طریق دریایی و هوایی در زمان‌های مورد نیاز دشوار می‌کند. به‌طورکلی شرایط فعلی جهان اکنون «مطلوب» ارزیابی می‌شود و این به معنای آن است که ارتش آمریکا باید قادر باشد قدرت نظامی خود را در هر نقطه از جهان در صورت لزوم نشان دهد و به دفاع از منافع خود بدون مخالفت قابل‌توجه یا سطوح بالایی از خطر بپردازد.

روسیه و چین همچنان در صدر

هر یک از بازیگران تهدیدکننده‌ای که در این ارزیابی بررسی شدند - بازیگران دارای ابزار تهدید و یک الگوی رفتاری تحریک‌کننده - در طول سال ۲۰۱۵ همچنان تهاجمی خواهند بود و درمجموع همبستگی غافلگیرکننده‌ای از قابلیت‌های فیزیکی و استحکام یا انسجام حکومت وجود نخواهد داشت. تمام شش تهدید در رفتار و تأثیر بر مناطق خود کاملا مشکل‌ساز بوده‌اند ولی روسیه و چین همچنان نگران‌کننده‌ترین تهدیدها هستند. این نگرانی به دلیل سرمایه‌گذاری‌های آنها در نوسازی و گسترش سریع توانایی‌های نظامی تهاجمی خود و به دلیل تأثیر ماندگارتر آنها در مناطق مربوطه خود از طریق اقداماتی مانند مشارکت فعال روسیه در درگیری در اوکراین و اقدامات تحریک‌کننده چین در جزایر در آب‌های بین‌المللی بسیار مورد مناقشه در دریای چین جنوبی بوده است. کره‌شمالی نیازمند توجه دائم است نه به این دلیل که دارای توانایی قابل‌توجهی برای استفاده از قدرت مبارزه متعارف علیه آمریکا به طور مستقیم است بلکه به دلیل داشتن سلاح هسته‌ای که قادر به رسیدن به تأسیسات نظامی آمریکا و شرکای امنیتی و اقتصادی مهم واشنگتن در منطقه است. علاوه‌براین، جنگ متعارف بین کره‌شمالی و کره‌جنوبی نتایج عمیقی را برای اقتصاد جهان به‌همراه خواهد داشت. به همین شکل، فعالیت‌های تروریستی در پاکستان و افغانستان، دارای پتانسیلی قوی برای زدن جرقه یک درگیری در مقیاس بزرگ بین پاکستان و هند (دو قدرت هسته‌ای) یا حتی ایجاد تهدید هسته‌ای برای دیگران در صورتی است که اسلام‌گرایان تندرو کنترل زرادخانه هسته‌ای پاکستان را به دست آورند یا موجب بی‌ثباتی دولت پاکستان شوند. در نتیجه، کنترل مثبت بر موجودی سلاح‌های هسته‌ای از بین خواهد رفت. در نهایت، اگر ایران و گروه‌های تروریستی فعال در خاورمیانه توانایی فیزیکی بیشتری برای نمایش قدرت نظامی در خارج از مناطق اطراف خود به دست آورند، نسبت به اکنون تهدیدی بزرگ‌تر برای منافع امنیتی آمریکا به‌شمار خواهند رفت. چنین نگرانی‌ای در کانون بحث بر سر توافقی بین‌المللی درخصوص جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران قرار دارد. روی‌هم‌رفته، این‌طور باید ارزیابی کرد که تهدید جهانی برای منافع ملی مهم آمریکا در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است.

قدرت نظامی آمریکا

در نهایت، ما قدرت نظامی آمریکا را در سه حوزه ارزیابی کردیم که عبارت بودند از: قابلیت، ظرفیت و آمادگی. این سه حوزه ارزیابی برای این پرسش‌ها مهم هستند که آیا آمریکا دارای مقدار کافی از قدرت نظامی مناسب و مدرن است و اینکه آیا واحدهای نظامی قادر به انجام عملیات نظامی در زمان تقاضا و به شکل مؤثر هستند. موضوع مشترک در همه نیروهای مسلح آمریکا و توانایی هسته‌ای این کشور، اضمحلال نیروها به سبب سال‌ها سرمایه‌گذاری پایین، اجرای ضعیف برنامه‌های نوسازی و اثرات منفی کاهش بودجه بر آمادگی و ظرفیت نظامی است. درحالی‌که ارتش پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به‌شدت بر عملیات‌ها در درجه اول در خاورمیانه و مکان‌های دیگر متمرکز بوده، تجربه باارزش رزمی، زودگذر بوده است. تجربه باارزش جنگ در طول زمان، با خروج نظامیان دارای تجربه از نیروها از بین می‌رود و این تجربه‌ها صرفا برای عملیات آینده که مشابه باشند ربط مستقیم خواهد داشت. بنابراین، هرچند نیروی مشترک فعلی در برخی از انواع عملیات، با تجربه است، این نیرو هنوز پیر است و توانایی آن برای انجام عملیات کاهش می‌یابد. این خصوصیات نشان‌داده‌شده بازتابی از صلاحیت هرکدام از اعضای نیروهای مسلح یا حرفه‌ای‌گری نیروهای مسلح یا نیروی مشترک به‌صورت یک کل نیستند. این خصوصیات همچنین نشان‌دهنده قدرت نسبی ارتش ایالات متحده نسبت به ارتش‌های دیگر در سراسر جهان نیستند. درعوض، آنها ارزیابی سازمانی، برنامه‌ریزی و کارآمدی قدرت نظامی سخت آمریکا هستند.

منبع: اندیشکده بنیاد هریتیج

نگاه

استراتژی کردها بعد از کنترل «شنگال»

افشین غلامی: شنگال (سنجار) در فاصله ۷۰کیلومتری شمال موصل و ۴۵ کیلومتری مرز بین سوریه و عراق قرار دارد.

تا یک هفته پیش از این کنترل عمده مرز بین دو کشور در اختیار گروه داعش بود. اما پس از تحرکات نیروهای کرد سوری در قالب گردان‌های سوریه دموکراتیک و تصرف چندین شهر و روستا و رسیدن به شهر استراتژیک «هول» عملا شاهرگ حیاتی داعش در نقاط مرزی بین دو کشور به کنترل نیروهای کرد سوری افتاد. در این‌سوی مرز و در عملیات مشترک نیروهای پیشمرگه اقلیم کردستان به کمک نیروهای وابسته به حزب کارگران کردستان و نیروهای کرد سوری و به‌همراه پشتیبانی حملات هوایی ائتلاف تا عمق ۶۰ کیلومتری نزدیک به موصل از وجود نیروهای داعش پاکسازی شد و شهر شنگال، استراتژیکی‌ترین نقطه به شهر موصل که مرکز تجمع سران داعش به حساب می‌آید، به تصرف نیروهای کرد درآمد؛ آنچه که محرز است در فعل‌وانفعالات اخیر، کردها به قدرت بالادست‌تری نسبت به گروه داعش رسیده‌اند و علاوه بر شکست‌های پیاپی در سوریه در معادلات جنگی عراق هم داعش را به سمت شکست واقعی نزدیک کرده‌اند.

محاصره نظامی داعش، از سه محور «گویر»، «مخمور» و «کرکوک» و اینک شنگال، نیروهای پیشمرگه را قادر خواهد کرد تا هدف خود یعنی تصرف موصل را قوی‌تر دنبال کنند. کردها پس از این عملیات به سه هدف می‌اندیشند:

۱- فشار از چند محور برای تضعیف داعش

۲- کنترل نقاطی که مورد مناقشه اقلیم کردستان و حکومت مرکزی است

۳- دسترسی به موصل و نقش تعیین‌کننده در مناقشات با دولت مرکزی.

اوضاع بعد از کنترل شنگال تا حدودی شرایط جنگ در عراق را تغییر خواهد داد. داعش علاوه بر اینکه نقاط حساس مرزی بین سوریه و عراق را از دست داده است، در شمال‌غربی عراق به محاصره گازانبری درآمده. تا پیش از کنترل مناطق مرزی متصل به شنگال، از طریق این گذرگاه‌ها تانکرهای نفتی این گروه به‌سوی «رقه»، پایتخت داعش در سوریه و سپس به سمت مرز ترکیه روانه می‌شود، اما اکنون این راه مواصلاتی مسدود و ورود و خروج نیروهای داعش با مشکل مواجه شده است.

در طرف دیگر، پیروزی نیروهای کرد عراقی و سوری به‌لحاظ ماهیتی حاوی این پیام خواهد بود که کردها نیروی مهم و قابل‌اعتماد و اعتنا در مبارزه علیه داعش هستند و حمایت ارتش عراق و سوریه و همچنین نیروی ائتلاف از آنها خواهد توانست سرنوشت جنگ در این دو کشور را تغییر دهد. به همین خاطر در معادلات میدانی چندروز گذشته آزادسازی نزدیک به ۲۰۰ کیلومتر مربع در دو سمت مرز سوریه و عراق توسط کردها، آنها را قادر خواهد کرد تا با روحیه بالاتری نبرد با داعش را ادامه دهند. در طرف دیگر جنگ، داعش به نقطه خطر جدی رسیده و دو پایتخت خود را در معرض تهدید دید. اکنون کردها در ۵۰ کیلومتری رقه و ۶۰ کیلومتری موصل هستند و این یعنی اینکه کردها از هر نیرویی نزدیک‌تر به روند آغاز نابودی داعش قرار گرفته‌اند.

به همین لحاظ کردها مجبورند در نبرد با داعش و دوام پیروزی‌های خود دو نکته را مدنظر قرار دهند: ۱- از تعداد جبهه‌های فکری خود در این جنگ بکاهند. ۲- از تمام ظرفیت‌های منطقه‌ای استفاده کنند. کردها اگر بتوانند در همکاری با نیروهای ضدداعش در عراق و سوریه هماهنگ‌تر شوند، خواهند توانست داعش را به ورطه سقوط بکشانند.

دریچه

به مناسبت سالروز تولد «جوزف مک‌کارتی»

تئوری توطئه و «چپ‌ستیزی» در آمریکا

نوژن اعتضادالسلطنه

شاید در برخی مناطق در خاورمیانه تشدید موج ستیز علیه تفکر چپ (از هر نوع و گرایش آن) به‌خصوص در رسانه‌ها و نشریات نولیبرالی به‌تازگی مرسوم شده باشد که نشانه‌های آن را می‌توان در کاربرد واژگانی چون «تروریسم» برای مبارزان گذشته و «رادیکال» (تعمدا با بار منفی قلمدادکردن آن) دید. این رسانه‌ها همچنین سعی در القای این باور دارند که متهم شماره‌یک برای هر مصیبتی در تاریخ معاصر کشور، نیروها و عناصر چپ بوده‌اند. بااین‌حال، ریشه این «چپ‌ستیزی» در آمریکا به سالیانی درازتر بازمی‌گردد که خود در ارتباط با تئوری توطئه است.

نقطه اوج شبکه‌های ضدکمونیستی در آمریکا در اواخر دهه ۴۰ میلادی بود. ریشه کمونیسم‌ستیزی در آمریکا را عده‌ای با وجود پیش‌فرض تهدید از درون و لزوم مقابله با آن در جامعه آمریکایی مرتبط می‌دانند؛ پیش‌فرضی که برمبنای آن خارجی‌ها، مخالفان سیاسی یا اعضای گروه‌های اقلیت نژادی و مذهبی را شامل می‌شوند و بر این باور آنان هستند که از درون انسجام و موجودیت ملت را تهدید می‌کنند. از این طریق است که احساس ترس و ناامنی مبتنی‌بر وجود شرور و اهریمنان در اطلاق به «دیگری» در جامعه ایجاد می‌شود. در این انگاره تمام سرخ‌پوستان، سیاه‌پوستان، کاتولیک‌ها و مهاجران همگی زیر چتر «دیگری»‌ای قرار می‌گیرند که هم‌زمان یا در برهه‌های زمانی متفاوت تهدیدی برای اتحاد داخلی هستند و برانداز قلمداد می‌شوند. در قرن بیستم این دیگری در آمریکا «کمونیست»ها بودند که در پندار راست‌گرایان مترادف با عوامل شوروی قلمداد می‌شدند و به این سبب قصد ضربه‌زدن از درون به ایالات متحده را داشتند. البته ریشه‌های این چپ‌ستیزی را می‌شود در برخورد محافظه‌کاران آمریکایی در درون جنبش کارگری آن کشور با رادیکال‌ها از جمله کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها نیز دید. پس از پایان جنگ جهانی دوم این سناتور «جوزف مک‌کارتی» بود که پرچم ضدیت با کمونیسم را در دست گرفت و جنبشی که به راه انداخت «مک‌کارتیسم» نام گرفت. افکاری که او داشت حتی در اواسط قرن نوزدهم؛ زمانی که در مانیفست کمونیست مارکس منتشر شد، نیز در آمریکا وجود داشت؛ چراکه بسیاری از آمریکایی‌ها آن را ایدئولوژی‌ای بیگانه قلمداد می‌کردند. همچنین در فرهنگ سیاسی دهه ۳۰ میلادی آمریکا نیز بسیاری از آمریکایی‌هایی که از سرمایه‌داری سرخورده شده بودند، جذب کمونیسم شدند به‌ویژه بسیاری از آمریکایی- آفریقایی‌تباران و کارگران.

با چنین پیشینه‌ای، سناتور مک‌کارتی از ایالت «ویکسانسین» از جو ضدچپ ایجادشده برای بهبود جایگاه سیاسی خود استفاده کرد. او در فوریه سال ۱۹۵۰ میلادی ادعا کرد که فهرستی از نام بیش از ۲۰۵ «عنصر کمونیست» در وزارت امور خارجه آمریکا را در دست دارد. او در سخنرانی‌های بعدی‌اش با تکرار ادعای قبلی، این تعداد را به ۸۱ نفر و درنهایت به ۵۷ نفر کاهش داد. در آن زمان بسیاری از جمهوری‌خواهان که پیش‌تر تحقیرش می‌کردند، او را برای رسیدن به اهدافشان مفید یافتند. پس از آنکه جمهوری‌خواهان توانستند کنترل کنگره را در سال ۱۹۵۲ میلادی در دست بگیرند، مک‌کارتی در کمیته فرعی سنا به بررسی و کنکاش در سازمان‌های رسانه‌ای دولتی از جمله صدای آمریکا پرداخت و درباره وجود عناصر کمونیست در این نهادها به شکل مبالغه‌آمیزی سخن گفت.

پیش از او جمهوری‌خواهان دیگری نیز با این موج همراه شده بودند. از جمله آنها، سناتور «رابرت تفت» بود که «هری ترومن»، رئیس‌جمهوری وقت، را در انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۱۹۴۶ میلادی متهم کرد که درصدد است تا کنگره را تحت تسلط سیاست «مماشات با روس‌ها» درآورد و در عرصه سیاست داخلی قصد «پرورش کمونیسم در خانه» را دارد. پس از آن بود که ترومن با صدور فرمان «برنامه وفاداری امنیت فدرال» سبب شد تا کارزار تفتیش عقاید در آمریکا به راه بیفتد. از کتاب گرفته تا گرامافون و بازجویی از خویشاوندان افراد «مشکوک» همگی سبب شدند تا در فاصله سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۶ میلادی بیش از دوهزارو ۷۰۰ کارمند از ادارات مختلف دولتی اخراج شوند. در این فاصله تا اوایل دهه ۶۰ میلادی نیز سیستم نظارتی، التزام به ادای سوگند وفاداری به آمریکا و کندوکاو زندگی شخصی افراد در مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز دفاعی و نظامی، استودیوهای فیلم‌سازی و سازمان‌های رفاه اجتماعی جریان داشت. هدف حذف عناصر سیاسی «نامطلوب» یا همان «علف‌های هرز» بود. در این دوره صدها نفر از فیلم‌نامه‌نویسان، بازیگران و کارگردانان آمریکایی به دلیل باورهای سیاسی انتقادی و بعضا مخالف سیستم در فهرست سیاه قرار گرفتند و بسیاری از معلمان و کارگران ذوب‌آهن، ملوانان، وکلا و مددکاران اجتماعی شغل خود را از دست دادند. در همین راستا کتاب‌هایی با مضامین چپ‌گرایانه از قفسه‌های کتابخانه‌های عمومی بیرون کشیده شدند و دامنه کتاب‌های ممنوعه تشخیص‌داده‌شده به رابین‌هود، نافرمانی مدنی «دیوید ثورو» و خوشه‌های خشم «جان اشتاین‌بک» هم کشیده شد.

برخی از تحلیلگران از جمله «اریک ای گلدمن»، مورخ، معتقدند که علل بخشی از چپ‌ستیزی روی‌داده در آمریکا و دامن‌زده‌شده بر تئوری توطئه را باید در حوادث سال ۱۹۴۹ میلادی دنبال کرد که او از آن تحت عنوان سال «شوک‌ها» یاد می‌کند؛ سالی که در آن کمونیست‌ها در چین قدرت گرفتند و شوروی نخستین بمب اتمی خود را منفجر کرد و پس از آن به‌دنبال آغاز موج چپ‌هراسی در سال ۱۹۴۹ میلادی پرونده جاسوسی افراد رده‌بالا ازجمله «الجر هیس»، یکی از مقام‌های پیشین وزارت خارجه آمریکا، مطرح شد که متهم به ارائه اطلاعات محرمانه آمریکا به اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۳۰ میلادی شده بودند. بااین‌حال، عده‌ای دیگر باور دارند که ریشه این چپ‌ستیزی را می‌توان در مخالفت بسیاری از آمریکایی‌ها با برنامه «نیودیل»، «فرانکلین روزولت»، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، نیز مشاهده کرد که در آن پارانویایی عمومی در میان آمریکایی‌ها در این‌باره ایجاد شده بود که این برنامه با هدف تغییر جهت آمریکا به‌سوی چپ‌گرایی و تمرکزگرایی تنظیم و اجرائی شده است.

اگرچه رأی سنا علیه سانسورها و تفتیش‌های صورت‌گرفته در تحقیقات مک‌کارتی به‌خصوص در ارتش آمریکا سبب شد تا جلو او گرفته شود، بااین‌حال، وجود جریانی چون جنبش «تی‌پارتی» در آمریکای امروز و مخالفت آن با برنامه «اوباماکر» و ارائه استدلال‌های مشابه مخالفان نیودیل در این‌باره که گسترش نظام رفاه اجتماعی حرکتی به‌سوی «سوسیالیسم» است نشان می‌دهد که تئوری توطئه درباره وجود سایه خطر «چپ‌گرایان» بر جامعه آمریکا هنوز هم خریدارانی در آن کشور دارد.